



به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین

سرآغاز

در هر امر ارتباطی انسانی، «گوینده‌ای» (یا نویسنده‌ای) وجود دارد و معمولاً «شنونده‌ای» (یا خواننده‌ای) «نیتی» (یا پیامی) دارد که در باب «موضوعی خاص» است و برای منظوری مشخص می‌خواهد به شنونده منتقل کند. این موضوع باید توسط زبانی خاص (زبان معمولی آدمی، یا

رمزهای دیگر چون علائم راهنمایی، الفبای مورس، زبان‌های رمزی و غیره که آن‌ها را «رمزگان» می‌نامیم) از «مجرای ارتباطی مخصوص» مانند صدای انسان یا سیم تلفن و تلگراف یا امواج رادیویی تلویزیونی و ماهواره، بگذرد و به شنونده یا خواننده برسد. الگوی ارتباطی بالا همان الگوی ارتباطی یاکوبسن (۱۹۶۰) است.

به‌عنوان مثال، نویسنده نیتی و پیامی در سر دارد که می‌خواهد موضوع کاربرد لیزر را به زبان فارسی به صورت کتاب به دانش‌جویان انتقال دهد. یا اداره راهنمایی و

رانندگی نیت دارد که موضوع رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی در یک روز برفی را به زبان ساده فارسی از طریق رادیو به شنوندگان اطلاع دهد. این عمل ارتباط می‌تواند مستقیماً بین دو نظر به طور خصوصی (مثلاً پلیس و راننده کامیون، معلم و شاگرد، مدیر و منشی) و یا بین گروهی یا مؤسسه‌ای با گروه‌ها و مؤسسات دیگر باشد.

البته تعریف‌های دیگری بر حسب موضوع که تقریباً مشابه تعریف بالا است، از ارتباط داده شده است. مثلاً فرآیند تدریس و یادگیری ارتباط عبارت است از انتقال پیام از فرستنده (معلم) به گیرنده (فراگیر) مشروط بر این‌که محتوای پیام مورد نظر فرستنده پیام به گیرنده پیام منتقل شود و بالعکس (به نقل از شعبانی ۸۴: ۱۳۸۰). پس در جریان انتقال باید نوعی اشتراک دانسته‌ها بین فرستنده و گیرنده پیام وجود داشته باشد تا این دو بتوانند یک‌دیگر را تحت تأثیر قرار دهند و تغییرات لازم را در فکر و رفتار یک‌دیگر به وجود آورند. انتقال مطلوب و مؤثر هم زمانی صورت می‌گیرد که گوینده و شنونده برای انتقال مفاهیم نیت خود از تعبیرات مناسب و آشنایی در زمینه موضوع مورد انتقال بهره‌گیرند. ارتباط انواع و اقسام مختلف دارد، مانند ارتباط یک‌طرفه و دو طرفه، ارتباط فردی و ارتباط جمعی، ارتباط کلامی و ارتباط غیرکلامی، ارتباط مستقیم و ارتباط غیرمستقیم، ارتباط ارادی و ارتباط غیرارادی. در این باب بعداً با تفصیل بیشتر صحبت خواهیم کرد (رک: شعبانی ۱۳۸۰ فصل سوم). در این خلاصه ما در آغاز به ارتباط کلامی می‌پردازیم و الگویی ساده انتخاب می‌کنیم. این الگو عبارت از این است که گوینده یا نویسنده‌ای، فکری در ذهن خود دارد و برای منظور خاصی (که ما آن را حل مسئله می‌خوانیم) توسط گفته یا نوشته‌ای می‌خواهد به شنونده یا خواننده‌ای منتقل کند و در او تأثیر بگذارد و به علاوه می‌خواهد این تأثیر را هم مشاهده کند. برای این‌که بتوانیم این جریان را خوب تحلیل کنیم، لازم است ببینیم انسان‌ها عموماً چه چیزهایی در ذهن دارند، چگونه فکر خود را به خدمت می‌گیرند و چگونه نیت و فکر خود را به صورت گفته یا نوشته عرضه می‌دارند. آن‌گاه ببینیم شنونده یا خواننده چگونه و به چه شیوه و به چه میزان نیت گوینده را می‌فهمد و درک می‌کند. بنابراین شاید بشود کل جریان را به صورت تعبیر زیر بیان کنیم: چه فکر می‌کنیم، چه می‌گوییم (یا می‌نویسیم) و چه می‌فهمیم؟

چه فکر می‌کنیم؟

برای این‌که ببینیم به چه و چگونه فکر می‌کنیم، ابتدا باید با خود خلوت کنیم و ببینیم در درون کله ما (یا به تعبیر مرسوم در ذهن ما) چه خبر است و چه چیزهایی را در

ذهن خود جا داده‌ایم. در زیر به بخشی از این اقلام اشاره می‌کنیم:

یکم: ما در ذهن خود مقداری اسم برای اشیاء و کارها داریم که خود انواع مختلف به شرح زیر دارند:

الف: مهدی، گریه، تریچه، چلوکباب، هلو، مداد، گنجشک، خوردن، خوابیدن، دیدن و غیره.

ب: خرما، گوسفند، سیب‌زمینی.

تفاوت گروه «الف» با «ب» در این است که تصویری که نویسنده از خرما دارد با تصویری که یک جهرمی از آن دارد، متفاوت است. دانش‌جویی جهرمی برای نویسنده این سطور فهرستی از انواع خرما آورد که شامل بیست و هفت مورد بود. در حالی که نویسنده فقط با دو لفظ خرما و رطب آشناست. رطب را هم در مدرسه یاد گرفتیم و فکر می‌کردیم صورت نوشتار خرما است. یا این‌که دانش‌جویی بیرجندی فهرستی حاوی بیست و یک لفظ برای انواع گوسفند برای من آورد، حال آن‌که من فقط با الفاظ میش و بز آشنایی دارم. پس تصویری که یک جهرمی از خرما دارد طبعاً با تصور نویسنده متفاوت خواهد بود. شنیده‌ام که در زبان عربی کلاسیک نزدیک به هفتاد تعبیر برای شتر وجود دارد. در مورد لفظ شیر به بیت زیر توجه کنید:

غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهات

هزبر و قسوره و ضیفم است و حیدر شیر
یا گفته شده است که در زبان آیمازا بیش از صد مورد

نام برای انواع سیب‌زمینی وجود دارد. این خصیصه در گروه «الف» دیده نمی‌شود. اگر هم دیده شود، تنوع آن گسترده نیست.

ج: انسان، حیوان، سبزیجات، غذا، میوه، نوشت‌افزار، پرنده.

تفاوت گروه «ج» با «الف» این است که اعضای گروه «ج» ما به ازائی در عالم خارج ندارند، بلکه مفاهیمی انتزاعی هستند که بر مجموعه‌هایی از گروه «الف» که دارای خصیصه‌هایی مشترک می‌باشند، اطلاق می‌گردند.

یعنی تعدادی از مفاهیم ذات در زیر چتر مفاهیم معنا قرار داده می‌شوند و از این رهگذر طبقه‌بندی‌هایی صورت می‌گیرد. در این‌جا باید اشاره کرد که این مفاهیم فقط در ذهن ما وجود دارند، نه در عالم خارج. به‌علاوه این طبقه‌بندی‌ها می‌توانند در ذهن افراد یا اقوام مختلف صورت گرفته باشد. مثلاً می‌شود پرسید که خیار سبزی است یا میوه و پاسخ‌های متفاوت دریافت کرد. این مطلب

در فلسفه و روان‌شناسی موجب بحث‌های نظری بوده و هست. از جمله این‌که به مفهومی بسیار انتزاعی به نام نمونه پیشین (Prototype) اشاره شده است و گفته‌اند که ذهن ما مفاهیمی انتزاعی را که به انواعی از اشیاء و

موجودات اشارت دارد، در خود جای داده است که این انواع ویژگی‌هایی انتزاعی دارند. منتها بعضی از آن‌ها کم‌تر از این ویژگی‌ها را دارا هستند و بعضی بیش‌تر. مثلاً گنجشک و شترمرغ و پنگوئن هر سه پرنده‌اند ولی گنجشک از شترمرغ پرنده‌تر و شترمرغ از پنگوئن پرنده‌تر است، از این رو گنجشک به نمونه پیشین نزدیک‌تر است، چراکه عموم صفات نمونه پیشین را داراست.

د: عقل، خرد، دانش، معرفت، آگاهی، فهم، رفتار. این گروه از الفاظ با گروه «ح» فوق دارند. اقلام گروه «ح» مجموعه‌های طبقه‌بندی‌شده‌ای از گروه «الف» می‌باشند، ولی این مفاهیم ساخته و پرداخته ذهن ما است. واقعاً عقل چیست؟ هر کسی برای خود تعریفی دارد که می‌تواند با تعریف دیگری متفاوت باشد. هر این‌جا، آن‌جا، دیروز، پارسال، اولی، پنجمی، رئیس جمهور، من

این الفاظ مصداق معین و مشخص در ذهن ندارند. مصداق آن‌ها سیال است. مثلاً من دیروز در این‌جا با رئیس جمهور ملاقات کردم؛ معلوم نیست من چه کسی است، دیروز چه روزی بوده است، این‌جا کجا است و رئیس جمهور مربوط به چه کشوری است. مصداق این‌ها تنها در بستر کلام مشخص می‌شود و هر بار می‌تواند با بار دیگر متفاوت باشد.

و: ۱. دوستی و عشق، ۲. بزرگ و کوچک، ۳. سرد، خنک، ولرم، گرم و داغ و غیره

این گروه از مفاهیم طبعی بسیار سیال دارند. باید چه مقدار یا چند کیلو دوست داشتن وجود داشته باشد که آن را عشق بنامیم. چه چیزی بزرگ است و چه چیزی کوچک. مثلاً آیا هندوانه کوچک از گردوی بزرگ، بزرگ‌تر است یا کوچک‌تر. حد و مرز سردی، خنکی، ولرمی، گرمی و داغی در کجا است؟ آیا می‌توان گفت که برداشت افراد مختلف از این تعبی‌رات یکی است؟ اگر این برداشت آن قدر سیال است، آیا واقعاً ما حرف یک‌دیگر را درست می‌فهمیم؟ یا این‌که به قول مولانا هر کسی از ظن خود شد یار من.

ز: بخش اعظمی از گنجینه ذهنی ما را مفاهیم استعاری و مجازی اشغال کرده‌اند. این مفاهیم به قول قدما در غیر ما وضع له به کار گرفته می‌شوند. لفظی را در معنایی غیر از معنای رایج و مرسوم آن به کار می‌بریم.

مثلاً می‌گوییم ۱- هواپیما بالا رفت، ۲- قیمت نفت بالا رفت. در این‌جا قیمت نفت مانند هواپیما پرواز کرده است. یا سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند. همدم گل نمی‌شود یاد سمن نمی‌کند. در این‌جا سرو آدم شده است و می‌تواند در چمن خرامان خرامان راه برود. (برای اطلاع بیش‌تر در این زمینه رک: یارمحمدی، ۱۳۶۹)

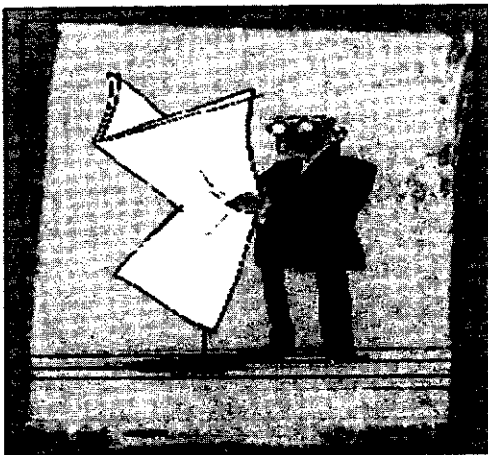
ح: ۱- چاق، تپلی، خپلو، خیکی، گامبو ۲- زشت، بدگل، بی‌ریخت، اکبیری ۳- مرد، به رحمت خدا پیوست، به اعلا علیین شتافت، عمرش را به شما داد و به درک واصل شد، گور به گور شد، سقط شد.

در هر یک از گروه‌های بالا تعبیر اول حکم هسته دارد و بقیه وابسته به اولی هستند. اول این‌که تعبی‌رات وابسته خصیصه‌هایی چند بیش از تعبیر هسته‌ای دارند. ثانیاً مرز و مصداق آن‌ها بسیار سیال است و در ذهن افراد مختلف متفاوت. ترجمه تعبی‌رات وابسته نیز بسیار مشکل‌ساز است. (برای اطلاع بیش‌تر در این باب رک: یارمحمدی، ۱۳۸۰)

ط: در بسیاری حالات ما نیت خود را از طریق تعبی‌راتی خاص به دلایل زیاد، غیرمستقیم بیان می‌کنیم و شنونده با توجه به بستر کلام باید معنای آن را استنباط کند. سازوکار بیان غیرمستقیم نیز در ذهن ما است.

در یکی از روزنامه‌های طنز در چند سال پیش از قول یکی از مقامات نقل شده بود که در آن سال در چند مورد کالای پایه و اساسی تورم وجود نداشته است. در زیر این اظهارات به طنز سئوال شده بود «در سنگ پای قزوین چه‌طور؟ آیا آن هم تورم داشته است یا نه؟» در این‌جا نیت گوینده کسب اصطلاح از تورم سنگ‌پا نیست، بلکه می‌خواهد بگوید که آن مقام مورد نظر جقدر پررو است. مسئله چگونگی ابزار و فهم نیت گوینده، بحث بسیار مفصلی را می‌طلبد که در کتاب‌های منظورشناسی آمده است. (رک: ورشون، ۱۹۹۹)

ی: هر یک از ما در رشته‌ای تحصیل کرده‌ایم و یا به حرفه‌ای خاص تعلق داریم. زبان‌شناسان، فیزیک‌دانان و علمای سیاست هر یک اطلاعات مختص به خود را دارند. مددکاران اجتماعی، آرایش‌گرها، آهن‌گرها، نجارها، رنگ کارها و... هر یک اصطلاحات ویژه‌ای دارند که دیگر افراد ممکن است آن‌ها را ندانند.



دوم: تمام انواع تعبیراتی که در بالا ذکر آن‌ها رفت، نمی‌توانند به صورت فردی در ذهن ما سرگردان باشند. اگر چنین بود، پردازش و بهره‌گیری از آن‌ها بسیار مشکل می‌شد و از طرفی انبار کردن این همه مفاهیم در ذهن غیرممکن می‌شد. از این رو نکات زیر قابل توجه است:

الف: دیده می‌شود که مفاهیم و رفتارهای مرتبط در ذهن به صورت طرح‌واره (Schema) جای‌گزین می‌شود (رک: یازمحمدی، ۱۳۷۱). اگر یکی از این مفاهیم مربوط به طرح‌واره تحریک شود، بقیه مفاهیم خودبه‌خود عمل خواهند کرد. مثلاً در یک طرح‌واره رفتن به رستوران برای صرف غذا، ما می‌دانیم که یک سلسله رفتار پشت سر هم و مرتبط به هم باید انجام شود. مثلاً اول انتخاب میز و بعد به ترتیب نگاه کردن به فهرست غذا و انتخاب غذای مورد نظر، دستور غذا، صرف غذا، درخواست صورت‌حساب و پرداخت آن. اگر دقت کنیم، عموم امور زندگی ما از قبیل رفتن اداره یا دانشکده، رفتن به خرید روزانه، پذیرایی میهمانان، مراسم جشن و عروسی، مراسم عزا و هزاران کارهای سازمان‌یافته ما همگی طرح‌واره‌هایی از مجموعه‌ای از رفتار و امور مرتبط می‌باشد. سازوکار همه این‌ها در ذهن ما است. مسئله طرح‌واره‌ها و یا توالی وقایع (Scripts) از مباحث مهمی است که مورد توجه خاص ارباب هوش مصنوعی، روان‌شناسی به ویژه علوم شناختی (Cognitive Sciences) می‌باشد (رک: جانسن و جانسن، ۱۹۹۹).

ب: نکته دیگری که در این‌جا باید ذکر شود، مسئله ایدئولوژی است. ایدئولوژی توسط نویسنده به دیدگاه فکری اجتماعی ترجمه شده است. ایدئولوژی نیز به مجموعه‌ای از عقاید، افکار، برداشت‌ها و ارزش‌های جمعی که به رفتار گروه‌ها جهت خاصی می‌دهد، اطلاق می‌شود. به قول آشوری (۲۱۳: ۱۳۷۷) «ایدئولوژی دستگاهی از ایده‌هاست که جهت و معنادهنده به عمل بشری است...»

یکی از اجزای مهم ایدئولوژی مناسبات قدرت است. گفته شده است آدمی بر حسب طبیعت زیاده‌جو است و برای تفوق و برتری بر دیگران به هر کاری دست می‌زند. این‌که کسی به زور متوسل می‌شود، التماس می‌کند، خوش اخلاقی می‌کند، بد اخلاقی می‌کند، متکبر است، متواضع است، مؤدب است یا بی‌ادب است، همه در راستای تحقق یا هم زدن تناسب قدرت است. شاید داستان هابیل و قابیل انعکاسی از این جنبه روانی نوع بشر باشد که این دو برادر با این‌که تمام دنیا را در اختیار داشتند، نتوانستند آن را بین خود تقسیم کنند و آن‌که قوی‌تر بود یعنی قابیل، با کشتن برادر خود دنیا را از آن خود کرد.

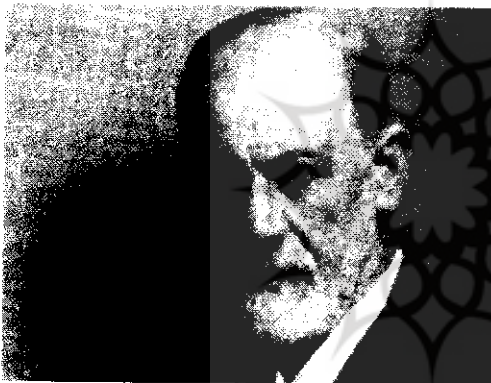
بر اساس همین فکر نیچه (به نقل از صنعتی، ۶: ۱۳۸۰) می‌گفت «انسان بیش از هر کس دیگر به خود دروغ می‌گوید» و باز صنعتی (همان، ص ۷) می‌گوید «بنابراین از آن‌جا که انسان هم به دیگران دروغ می‌گوید، هم به خودش، روان‌شناس نمی‌تواند منظور واقعی مردم را از آنچه می‌گویند به دست آورد، یا حتی از آنچه می‌کنند، زیرا ممکن است گفتار و کردار آن‌ها لاف‌بانی بخشی ن‌ظاهر و فسرپ باشد. روان‌شناس باید شیوه «حجاب‌برداری» یا روان‌شناسی نقاب‌برداری را به کار گیرد.» این پنهان‌کاری طبعاً بیش‌تر از طریق زبان صورت می‌گیرد. به قول آشوری (۲۲۰: ۱۳۷۷) «اما آنچه در زمینه و در متن ایستاده است و خود را در پس هزار نقاب پنهان می‌کند. در عین حال، همان است که پدیدار می‌شود و به زبان می‌آید و خود را بیان می‌کند، اما زبان و ظاهر و بیان او نقاب‌های آراسته و فریبنده‌ای هستند که هم او را بر دیگران می‌پوشانند و هم بر خود. بر همین اساس گفته شده است زبان بیش از آنچه آشکار می‌سازد، پنهان می‌کند. گفتمان‌شناسی انتقادی بر آن است تا سازوکار این پنهان‌کاری را مشخص کند.»

نویسنده بر آن نیست که نظرات بالا را تأیید کند چون بر این گفته‌ها انتقاداتی وارد شده است. آنچه مورد نظر است، این است که می‌توان گمان کرد که ذهن ما حداقل مناسبت‌هایی از قدرت یا ویژگی‌های دیگر ایدئولوژی را در ذهن خود جای داده است که تظاهرات آن را در زبان می‌توان دید (رک: ایگلن، ۱۳۸۱).

ج: فریاد هم با الهام از نیچه می‌گوید: «ذهن آدمی از دو بخش تشکیل شده است؛ خودآگاه و ناخودآگاه. بخش خودآگاه حاوی اطلاعاتی است که در حالت عادی با توجه به عمق و ظرافت حافظه می‌توان آن‌ها را به سطح مشعر آورد. بخش ناخودآگاه در حقیقت همان آگاهی ما است. از طرفی ما در ذهن خود سه عنصر به نام‌های من (ego)، او (id) و ابرمن (superego) داریم.» خلاصه امر این است که او در پی آن است که امیال و خواسته‌های طبیعی ارضاء شود. ارضای امیال ممکن است با ابرمن که متضمن ملاحظات اجتماعی و اخلاقی است در تعارض قرار گیرد. اگر من که حکم میانجی دارد نتواند این تعارض را حل کند، آن وقت میل واپس‌زده می‌شود، منتها از بین نمی‌رود بلکه به بخش ناخودآگاه فرستاده می‌شود. این میل واپس‌زده شده راحت نمی‌نشیند. می‌خواهد به نحوی و به گونه‌ای مثلاً در رؤیا ظاهر شود. زبان رؤیا هم زبان مخصوص به خود دارد که می‌توان آن را تفسیر کرد. دیگر از جولانگاه‌های ناخودآگاه حوزه هنر و شعر و ادب ناب است. اگر روح و ذهن آن طور از خود بی‌خود شود که به ناخودآگاه فرصت خودنمایی دهد، آن وقت شعر ناب

اکنون در این جا می‌توانیم تعریفی از فکر کردن ارائه دهیم:

«فکر کردن عبارت است از به خدمت گرفتن بخش مناسبی از انبارة ذهنی به منظور حل مسئله و مشکلی در بافت و مورد و زمینه‌ای خاص». مسئله هم می‌تواند بسیار ساده و هم بسیار پیچیده باشد. مثلاً من در کلاس درس نیاز به مداد پیدا می‌کنم که آن را باید از یکی از افراد کلاس قرض کنم. خود این امر مسئله‌ای را تشکیل می‌دهد. موقعیت کلاسی و رابطه من با فرد دانش‌جویان و این‌که من با یکی از دانش‌جویان در معرض داد و ستد مداد قرار می‌گیریم، بافت را تشکیل می‌دهد. مسئله با بیان کردن جمله‌ای «که فلانی می‌شود مداداتان را به من قرض دهید» و یا دراز کردن دست به سوی مداد و یا هر دو کار معمولاً حل می‌شود. پس در این امر ارتباطی ابتدا در بافتی قرار گرفتیم و نیازی (بعد یا همزمان) حاصل شد و



سپس عملی زبانی یا غیرزبانی و یا هر دو برای حل مسئله (رفع نیاز به مداد) صورت گرفت.

این اعمال حرکتی و زبانی طبیعی هستند نه انتزاعی. ما از زبان می‌توانیم تصویری مجرد داشته باشیم و بگوییم آن استعداد بالقوه و یا قواعدی است که به طور مشترک در ذهن اهل زبان وجود دارد. زبان‌شناسان صورت‌گرا چون چامسکی به این جنبه از زبان عنایت دارند. حال آن‌که ما توجه خاص به عمل و بیانی داریم که در موقعیت معینی برای رفع نیازی صورت گرفته است. این دیدگاه، دیدگاه نقش‌گرایان است. الان می‌فهمیم که چرا فلاسفه‌ای چون سرل موضوع گفتار کنش (Speech act) را مطرح کرده‌اند. او می‌گوید گفتار فی نفسه نوعی عمل است. مثلاً بچه من با نمره بیست روی کارنامه وارد منزل می‌شود. برای تحسین او ممکن است او را بیوسم و یا بگویم بارک‌الله و یا هر دو کار را بکنم. پس لفظ بارک‌الله یعنی عمل تحسین. پس فکر کردن (یعنی به خدمت گرفتن بخشی از انبارة ذهنی برای حل مسئله) خود را به صورت عملی بیانی و

تولید می‌شود که زبان مخصوص خود را دارد و تفسیر و فهم ویژه‌ای می‌طلبد. این‌جا دیگر عقل و اراده کنار می‌روند و عنان به دست خود واقعی انسان می‌افتد. فوران درون و احساس ایجاد می‌شود، پس رفتار و گفتار ما همیشه تابع عقل و آگاهی نیست. در اندرون من خسته دل ندانم چیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست. مولانا هم می‌گوید: پای استدلالیان چوبین بود، پای چوبین سخت بی‌تمکین بود.

فروید گفته بود زبان رویا از دو جنبه مهم با زبان معمولی فرق می‌کند؛ یکی فشرده‌گی نشانه‌های مختلف در نشانه‌های کم‌تر و دیگر جابه‌جایی نشانه‌ها. لاکان که خود از رهروان راه فروید بود، با الهام از یافته‌های زبان‌شناسی ساخت‌گرا (به ویژه از نوشته‌های رومان یاکوبسن) پدیده فشرده‌گی را به استعاره و جابه‌جایی را به مجاز در زبان معمولی پیوند زد (رک: لاکان، ۱۹۷۲). لاکان بر این عقیده بود که با کندوکاو در استعاره‌ها و مجازها می‌توان به محتوای ناخودآگاه پی برد. این مشرب مبنای روان‌کاوی او قرار گرفت و در نقد ادبی نیز به کار گرفته شد.

حاصل این بخش از مقاله این است که ذهن را دو زبان هست. لذا باید دو گونه خوانش هم داشته باشیم تا بتوان هر روایت و هر متنی که بر زبان جاری می‌شود (و یا هر نمایش ذهنی را) دو گونه خواند. توجه به این امر در ارتباط بین افراد نیز حائز اهمیت است.

د: بخشی از ذهن ما را اطلاعات مربوط به ساخت و سازوکار خود زبان اشغال کرده است، مانند ترتیب اجزاء جمله، مطابقت فعل و فاعل، ویژگی‌های صوتی، صرفی، معنایی و غیره. البته ما نمی‌توانیم تمام محتویات ذهن خود را در این جا فهرست کنیم و در همین حد بسنده می‌نماییم.

انسان تعجب می‌کند چه دنیای عجیب و غریبی در درون کله ما است. تبارک‌الله احسن الخالقین. در اوایل سوره بقره در قرآن کریم خداوند می‌فرماید: «در زمین خلیفه‌ای خواهیم گماشت و به فرشتگان دستور می‌دهد که آدم را سجده کنند. فرشتگان می‌پرسند که چه دلیلی دارد که موجودی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خون‌ریزی کند و حال آن‌که ما تو را دائماً تسبیح می‌گوییم.» در این ارتباط آیه زیر نازل می‌گردد:

و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبؤنی باسماء هولاء ان کنتم صادقین.

پس آدم ابرالبشر با آموختن اسما که از نیروی خلق و آفرینش ذات آدمی نشأت می‌گیرد بر فرشتگان برتری می‌یابد. معلوم شد که ذهن ما انبارة‌ای است از مفاهیم، نام‌ها، کارها، وقایع سازمان‌یافته، ایدئولوژی‌ها، آرزوها، عشق‌ها، نفرت‌ها، خاطره‌ها و...

حرکتی می‌نمایاند. البته محققان از انواع دیگری از فکر کردن نیز یاد می‌کنند. مثلاً فردی راجع به گذشته خود فکر می‌کند، که در گذشته چه بر او گذشته است. ولی گستره این نوع فکر کردن‌ها زیاد نیست و در هر حال مورد توجه ما نیست.

چه می‌گوییم (یا چه می‌نویسیم)

در این زمینه چند سؤال به شرح زیر مطرح است: **یکم:** آیا آن بخش از محتوای انباره ذهنی که به خدمت گرفته می‌شود، به خصوص آن بخشی که منجر به عمل بیان می‌گردد، تکافوی حل مسئله را می‌کند یا نه؟ به صورت غیرفنی و ناقص سؤال این است که آنچه را که نیت می‌کنیم، می‌توانیم بیان کنیم. به علل زیر پاسخ به این سؤال مثبت نیست؛ در نشانه‌شناسی بحث دال و مدلول مورد نظر است. اگر زبان را در نظر بگیریم، مثلاً لفظ مداد (که از م، ده، او درست شده است) دال است و مدلول آن همان وسیله‌ای است که با آن می‌نویسیم. سؤالی که بلافاصله مطرح می‌شود این است که آیا هر دال به طور مستقیم به مدلولی واحد اشاره دارد. در نشانه‌شناسی جدید این نظر مورد قبول نیست و می‌گویند رابطه تناظر یک به یک بین دال و مدلول وجود ندارد. به علاوه معنای دال‌ها دائماً در حال تغییر است. واژگان در موقعیت‌ها و شرایط زمانی و مکانی مختلف معانی جدیدی کسب می‌کنند. از این رو نشانه‌ها ابهام‌آمیز می‌شوند و تأویل معنای آن‌ها نمی‌تواند قطعی باشد و بالاخره نمی‌تواند به طور قطع نیت‌گوینده را کاملاً برساند، بلکه حالت تکثر و چند معنایی غلبه پیدا می‌کند و ممکن است نیت‌گوینده در این میان گم شود (رک: معینی علمداری، ۱۳۸۰).

به: ما پدیده‌های عالم خارج را به طور طبیعی و مناسب با نیازهای خود تقطیع می‌کنیم و برچسب‌های زبانی برای آن‌ها می‌دهیم و مفاهیم را درست می‌کنیم. این مفاهیم نمی‌توانند به طور کامل واقعیت‌ها را نشان دهند. در مثال دستمان شکست، لفظ دست در فارسی از شانه تا انگشتان را در برمی‌گیرد. خواننده یا شنونده نمی‌داند کدام قسمت در این فاصله بین شانه و انگشتان شکسته است. این مسئله در برخورد زبان‌ها حادث می‌شود. مثلاً در انگلیسی لفظ *hand* از مچ تا انگشتان را شامل می‌شود. وضع در مفاهیم انتزاعی از این هم پیچیده‌تر است.

ج: بیان مطلب با توانایی افراد تناسب دارد. برخی (به خصوص تحصیل‌کردگان) می‌توانند مکنونات قلبی خود را بهتر بیان کنند تا دیگران. یک داستان‌نویس بهتر می‌تواند صحنه‌ای را توصیف نماید تا دیگری.

دوم: آیا آنچه می‌گوییم با منظوری که داریم مطابقت مستقیم دارد یا نه؟ پاسخ این قسمت نیز به دلایل زیر منفی است:

الف: در این جا مجدداً برمی‌گردیم به طنز نورم قیمت در سنگ پای قزوین که قبلاً یادآور شدیم. مطلبی را می‌گوییم که ظاهر آن معنی خاصی ندارد، ولی منظور گوینده چیز دیگری است. بسیاری از تعارفات ما به خصوص در شهر شیراز از این سنخ به شمار می‌روند. (برای توضیح بیش‌تر رک: پارمحمدی، ۱۳۷۷)

به: در بالا گفته شد که بعضی‌ها معتقدند که زبان بیش از آنچه که آشکار می‌سازد پنهان می‌کند و کشف این پنهان‌شده‌ها نیز سازوکاری دارد تا به آن وسیله بتوان نیت‌گوینده یا نویسنده را فهمید. ایدئولوژی و مناسبات قدرت معمولاً طوری در لایه‌های زیرین گفتمان لانه می‌گزینند که خواننده بدون این‌که بر آن آگاهی داشته باشد، آن را می‌پذیرد. آمریکایی‌ها اسم بمبی را که به هیروشیما پرتاب کردند، پسر کوچولو (*little boy*) نام نهادند و بمب بزرگ که به ناکازاکی پرتاب شد، نامش مرد چاق (*fat man*) بود. تفاوت مهدی، حسن را کشت یا حسن کشته شد و یا کشته‌شدن حسن در این است که به تدریج پنهان‌کاری بیش‌تر می‌شود. همین جا است که عده‌ای می‌گویند زبان معمولی آدمی و یا زبان علم زبان سلطه است و ما باید این زبان سلطه را بشکنیم. این همان چیزی است که در ادبیات و فلسفه به ساختارشکنی (*deconstruction*) معروف شده است. یعنی قیام علیه نظم موجود در زبان که آلت سلطه قرار گرفته است. یک راهش پناه بردن به شعر و ادب است. چون در شعر مدلولها سیال می‌شوند و شفافیت خود را از دست می‌دهند. وقتی شفافیت مصداق و مدلول از دست رفت هرکسی برای خودش قرائتی مطابق دل‌خواه خودش از نوشته خواهد داشت. وقتی دل‌خواه خودش شد، از آن لذت خواهد برد، یعنی گفتمان ذلت به گفتمان لذت تبدیل شده است.

قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند
ما که زندگی و گدا دیر مغان ما را بس
حافظ خود به صراحت می‌گوید:
از قیل و قال مدرسه (یعنی گفتمان سلطه) حالی دلم گرفت
جای بحث بیش‌تر در این باب در بخش چه می‌فهمیم می‌باشد.

چه می‌فهمیم؟

فهمیدن جریانی است مانند فکر کردن. یعنی باز هم شنونده یا خواننده بخشی مناسب از ذخایر و امکانات ذهنی خود را به خدمت فرا می‌خواند تا مشکل پیش آمده را حل کند. در مورد مثال اول ما در مورد درخواست مداد، پیامی یا علامتی و حرکتی از طرف گوینده یا نویسنده ارسال و عرضه شده و حال شنونده باید پیام را رمزگشایی (*decoding*) کند، معنا را دریابد و پاسخ مناسب دهد. فرق

فکر کردن و فهمیدن در این است که در فکر کردن به تعبیر فردیناند دوسوسور، ما در آغاز با محور جانشینی (paradigmatic axis) سروکار داریم. به زبان ساده‌تر این‌که ما نیتی و نیازی در بافتی مشخص داریم و راه‌های مختلف هم برای رفع نیاز (یا حل مشکل) در پیش خود داریم که باید یکی را برگزینیم. مثلاً در مورد درخواست مداد می‌توانیم به صورت‌های زیر عمل کنیم:

الف: به حرکت دستان خود متوسل شویم و از انواع اشارات استفاده کنیم.

ب: می‌توانیم به صورت بیانی از تعبیرات زیر بهره‌گیریم:

یکم: من مداد را امروز نیاورده‌ام.

دوم: من مداد لازم دارم.

سوم: مدادم چه‌طور شد؟

چهارم: مدادم گم شد.

پنجم: حسن ممدادت را به من بده.

ششم: مهدی ممکن است ممدادت را به من بدهی؟

هفتم: اگر کاری به ممدادت نداری، بی‌زحمت چند لحظه آن را به من بده.

هشتم: خدا خیرت بده. میشه دو دقیقه مداد شما را داشته باشم.

شاید بتوان بیش از صد تعبیر در زیر فهرست کرد.

گاهی هم ممکن است شخص به علت مساعد نبودن شرایط حل مشکل را در این بیند که مصلحت باشد در وضع حاضر چیزی نگویید. شنونده یا خواننده اکنون با محور همنشینی (syntagmatic axis) سروکار دارد. یعنی این‌که یکی از انتخاب‌های گوینده یا خواننده که در بالا ذکر شد رمزگذاری شده (encoding) و ارائه شده، شنونده یا به کارگیری امکانات ذهنی آن را رمزگشایی می‌کند و معنا را درک می‌کند.

دیدیم که در بیان مکنونات قلبی در قالب زبان، بخشی از فکر و نیت گوینده حذف می‌شود و آنچه هم که عرضه می‌شود، به مقیاس زیاد غیرمستقیم است و مضافاً این‌که بسیاری از مناسبات قدرت و ایدئولوژی نیز رازگونه هستند و در لایه‌های زیرین کلام پنهان می‌شوند و لایه می‌گیرند.

پس الآن شنونده باید ساختار را بشکند و به عمق قضیه برود تا پیام را استخراج کند. آیا می‌تواند نیت گوینده را عیناً بازسازی کند؟ ظاهراً جواب منفی است. شنونده خود دارای امکانات و انباره ذهنی متفاوت با گوینده است. اجزای این انباره در ارتباط نظام‌مند با یکدیگرند. شخص وقتی واژه‌ای جدید یاد می‌گیرد، تنها یک واژه به انباره افزوده نمی‌شود، بلکه کل ارتباطات داخلی و ترکیب این اجزاء انباره تغییر پیدا می‌کند. نتیجه این‌که شنونده با اسلحه‌ای، یا تجربه‌ای و یا پیشینه‌ای متفاوت از آنچه

گوینده در ادای مطلب به کار گرفته است، به سراغ فهم آن می‌رود. با این توضیح می‌شود حکم کرد که آنچه شنونده یا خواننده از گفته یا نوشته می‌فهمد با منظور گوینده و یا نویسنده یکی نیست و تفاوت دارد. با این استدلال باید گفت که اگر متنی را چند نفر بخوانند، چند برداشت متفاوت از آن می‌کند و اگر نوشته‌ای را فردی امروز بخواند و فردا هم بخواند، دو برداشت متفاوت یا به تعبیری دیگر دو قرائت متفاوت از آن خواهد شد.

حال این تفاوت‌ها در چه حد است، بستگی به عوامل متعددی دارد. این برداشت‌ها و قرائت‌ها با زمان نیز می‌تواند تغییر کند. صفوی در احمدی، سجودی و صفوی (۱۳۷۸: ۱۱۱) که من در جای دیگر نیز نقل کرده‌ام می‌گوید:

شعر وحشی بافقی را می‌خواندم که از یار سخن می‌گفت و من لذت می‌بردم و آنچه در ذهنم مجسم می‌کردم، همانی بود که خودم می‌پسندیدم. بعد یک روز کتابی را ورق می‌زدم، رسیدم به عکس سوگلی فتحعلی شاه یا شاید ناصرالدین شاه و دیدم وای آن سوگلی یک سبیل دارد، دوتای سبیل خودم با هیکل کشتی‌گیرهای سنگین وزن روی منخده داشت فلیان می‌کشید. یک‌دفعه حالم از یار وحشی بافقی هم به هم خورد. اصلاً نمی‌توانستم تصور کنم اگر زن زیبای دوره قاجاریه این هیبت بود، چه‌طور می‌شده درباره‌اش شعر گفت. جالبی مطلب همین جا است. حافظ، سعدی یا هر شاعر دیگری یار خود را در شعر می‌ستایند و من به یاد یار خودم از آن شعر لذت می‌برم، زیرا خوانش من در این‌جا مهم است نه آنچه در ذهن شاعر بوده.

در این‌جا باز هم گفته مولانا به ذهن متبادر می‌شود که می‌گوید:

هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من
سؤالی که بلافاصله در ذهن خطور می‌کند، این است که اگر آنچه شنونده می‌فهمد با نیت گوینده متفاوت است، پس چگونه است که ما در جامعه تبادل اطلاعات می‌کنیم و روزگار خود را می‌گذرانیم. به ناچار باید اذعان کنیم که درست است که در گفت‌وگو بدفهمی‌هایی وجود دارد، ولی مشترکاتی هم داریم که از آن طریق زندگی اجتماعی خود را با تمام سوء تفاهم‌ها سامان می‌دهیم.

در فرهنگ اسلامی، تحقیقات و مطالعات گسترده‌ای در باب زبان از جهات مختلف صورت گرفته است؛ یکی مطالعات دستوری و منطقی است که در نوشته‌های افرادی چون الخلیل، سیبویه، ابن سراج، ابن جنی،

المبرد، ابن سینا و دیگران می بینم و دیگر سنت‌های بلاغی است که از طریق آثار افرادی چون عبدالقاهر جرجانی، جارا لله زمخشری، سعدالدین تفتازانی و دیگران به ما رسیده است.

اما سنت دیگر مطالعات زبانی‌ای است که در علم اصول و فقه مطرح است و آن را علم ظهور یا ظهورشناسی نامند که به نظر من از درون حوزه‌های علمیه کم‌تر به خارج نشأت کرده است. سلمانپور (۱۳۸۱) در باب ظهور می‌گوید: «در نزد علمای اصول و فقه، نص و ظاهر دو وصف مدلول و معنای لفظ می‌باشند... نص عبارت است از معنی واضح و معینی که لفظ بر آن دلالت می‌کند و احتمال دیگری بر حسب نظام لغوی و اسلوب سخن عرفی در آن راه ندارد.» سلمانپور (همان) اضافه می‌کند «گوینده ابتدا معنایی در ذهن خود دارد و به وسیله لفظ آن را ابراز می‌نماید و سپس شنونده الفاظ القا شده را می‌شنود یا می‌خواند و بلافاصله معنایی از آن در ذهنش پدید می‌آید، اگر چه با تأمل عرفی یا دقت عقلی یا شهود عرفانی از آن کلام معنای دیگری نیز فهم می‌شود. آنچه بلافاصله از رهگذر سماع و التفات به الفاظ در ذهن گوینده پدید آمده، ظاهر می‌باشد.»

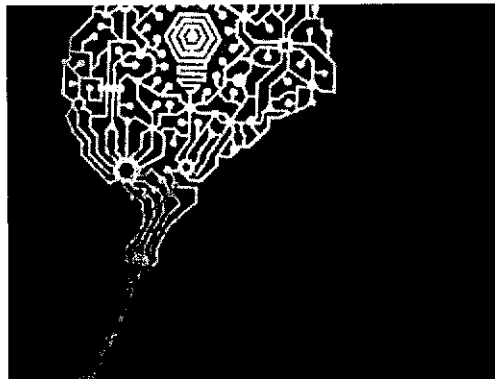
سلمانپور به تفصیل مسئله ظاهر (یا ظهور) و ظهورشناسی را در اصول فقه بحث می‌کند. نتیجه امر این است که ممکن است مثلاً شخص در موقع قرائت جمله یا متنی فقط یک معنا به نظر او برسد که این معنا نص تلقی می‌شود، اما در متنی دیگر ممکن است چند معنا به ذهن متبادر شود که احیاناً یکی از این معناها شاخص‌تر باشد. این معنای شاخص ظاهر یا ظهور نامیده می‌شود. البته مشکل این‌جا پیدا می‌شود که شخص تشخیص دهد که کدام یک از معناها شاخص‌تر است و چگونه می‌شود سازوکاری تعبیه کرد و قواعدی تنظیم نمود که بر آن اساس بتوان به طور نظام‌مند ظهور را تشخیص داد تا در

نهایت شخص در هر حالت و دیگر افراد نیز بتوانند به قرائتی واحد از متن برسند. در این‌جا است که مسئله بهره‌گیری از قرائن مقابلیه (Co-text)، یعنی کلمات و جملاتی که پیرامون آن جمله یا متن وجود دارند و قرائن حالیه (Context of Situation)، یعنی فضایی که آن جمله یا متن در آن سیلان پیدا کرده است و بالاخره روایات رسیده از معصومین و محققان به میان می‌آید. مسئله قرائت واحد و تکثر قرائت‌ها در روزگار دید از حساسیت خاصی برخوردار بوده است که باز هم پرداختن به آن‌ها از حوصله این مقال خارج است.

نتیجه‌گیری و تکمله

الف: از مطالب بالا چنین برمی‌آید که ارتباط از پیدا شدن نیاز و نیتی در موقعیتی خاص در ذهن شروع می‌شود و در قالبی از بیان و حرکات تظاهر می‌کند و به سمع یا نظر شنونده می‌رسد و شنونده با بهره‌گیری از تجارب قبلی و شواهد و امارات موجود دیگر تفسیری از این بیان می‌کند (در صورتی که بخواهد) و سپس برداشتی از آن می‌نماید. پس امر ارتباط از نیاز و نیتی شروع و به برداشتی خاص منتهی می‌شود. می‌شود گفت که این جریان طیفی را تشکیل می‌دهد که یک سوی آن نیت و سوی دیگر برداشت است. در علم معانی جدید بحث مربوط به منظور و نیت ذهنی گوینده در حوزه منظورشناسی (Pragmatics) و آنچه عرضه می‌شود در حوزه معناشناسی (Semantics) و آنچه به برداشت و سازوکار آن مربوط می‌شود در حوزه تأویل‌شناسی (hermeneutics) قرار می‌گیرد. طبیعی است که مرز و حد این سه بر روی طیف یادشده کاملاً مشخص و توافق شده نیست.

ب: معلوم شد زبان با این‌که برای نوع بشر موهبتی بزرگ است، باعث رفتاری‌های زیادی هم شده است و می‌شود. چه بسا نزاع‌ها و برخوردها در اثر سوء تفاهم‌ها به وجود آمده است. چه بسا بی‌عدالتی‌ها و اعمال قدرت‌ها که از طریق زبان صورت گرفته است. زبان در عین حال که موجب وحدت می‌شود، باعث تشتت فراوان به خصوص در سطوح قومی و بین‌المللی شده است. شاید داستان برج بابل در تورات انعکاسی از نشان عامل تشتت زبانی باشد. خلاصه داستان این است که مردمان تصمیم می‌گیرند برجی رفیع بسازند تا خود را به خدا برسانند. چون خداوند دید که اینان سریع دارند پیشرفت می‌کنند، با ملکی مقرب مشورت کرد. این فرشته سپیده دم در هنگام خواب بر مردمان فرود آمد و به گوش آنان نغض‌ای دمید که صبح هنگام وقتی از خواب بیدار شدند، زبان همدیگر را نمی‌فهمیدند. بعد از مدتی از شروع کار به علت تفاوت زبانی بین آن‌ها اختلاف ظهور کرد،



دعوا سرگرفت، برج نیمه کار ماند و هر کس از گوشه‌ای فرا رفت.

ح: در این مقاله ما بحثی نظری در زمینه ارتباط از منظر گفتمان‌شناسی ارائه کردیم. مسئله بعدی این است که چه کار کنیم که فاصله نیت و منظور گوینده را با برداشت شنونده به حداقل برسانیم و سطح تفهیم و تفهم مطلوب را بالا ببریم. به نظر من این کار چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح گفت‌وگویی بین تمدن‌ها که از طرف رئیس جمهور محترم ما عنوان شده است و چه در سطح ملی جنبه استراتژیک دارد. ما باید با تفحص بیش‌تر مطالبی تدوین کنیم و در آموزش و پرورش و مدارس آموزش دهیم. ارگان‌هایی چون نیروی انتظامی و دادگستری و سازمان‌های مشابه که بیش‌تر در ارتباط با عامه مردم هستند باید در مسائل ارتباطات و قوف بایسته‌ای پیدا کنند، تا بتوانند با مردم ارتباط مؤثر برقرار نمایند و در انجام وظایف خود توفیق بیش‌تری پیدا کنند.

هزار نکته باریک‌تر زمو این‌جاست

نه هر که سر بتراشد قلندری داند
د: آموزش آگاهی دادن از سازوکار زبان باید سرلوحه کار مدارس قرار گیرد. مبارزه با بی‌سوادی تنها یاد دادن خواندن و نوشتن نیست، بلکه باید بدانیم از طریق زبان چه کارهایی می‌شود انجام داد و چه کارهایی انجام می‌شود. خود آموزش این طریق نیز سازوکار لازم دارد، از جمله تدوین مطالب جدید در راستای این هدف. امید است که نویسنده این سطور موفق شود در آینده اگر عمری باشد گام‌هایی در این راه بردارد.

منابع فارسی

۱. احمدی، مسعود، سجودی و فرزاد و صفوی، کورش، ۱۳۷۸، «فلسفه خوانش» فرهنگ نوسعه، شماره ۴۲ و ۴۳.
۲. آشوری، داریوش، ۱۳۷۷، ما و مدرنیت، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
۳. اپگلتون، تری، ۱۳۸۱، درآمدی بر ایدئولوژی، ترجمه اکبر معصومیگی، تهران، انتشارات آگاه.
۴. سلمان‌پور، محمدجواد، ۱۳۸۱، رابطه ظهورشناسی اصول فقه با معناشناسی و هرمنوتیک، (زیرچاپ).
۵. شعبانی، حسن، ۱۳۸۰، مهارت‌های آموزشی و پرورشی: روش‌ها و فنون تدریس، تهران، انتشارات سمت.
۶. صنعتی، محمد، ۱۳۸۰، تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات، تهران، نشر مرکز.
۷. معینی علمداری، جهانگیر، ۱۳۸۰، موانع نشانه‌شناختی گفت‌وگویی نمدها، تهران، انتشارات هرمس.
۸. یارمحمدی، لطف‌الله، ۱۳۷۱، «ساخت گفتمانی و متنی رباعیات خیام و منظومه انگلیسی فیتز جرالده»، مترجم، سال

۲، شماره ۴.

۹. یارمحمدی، لطف‌الله، ۱۳۷۷، «مقایله منظورشناختی در زبانهای انگلیسی و فارسی با عنایت به چارچوبهای فکری...»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، سال ۲، شماره ۳.
۱۰. یارمحمدی، لطف‌الله، ۱۳۶۹، «نظری نو به تعبیرات استعاره‌ای و مسایل مربوط به ترجمه آن‌ها»، در لطفی‌پور سعادی، کاظم (گردآورنده) مجموعه مقالات کنفرانس بررسی مسایل ترجمه، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.
۱۱. یارمحمدی، لطف‌الله، ۱۳۸۰، «واژگان هسته‌ای و غیرهسته‌ای در واژگان‌شناسی مقابله‌ای، تجزیه و تحلیل گفتمانی انتقادی و ترجمه ادبی»، نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۷.

منابع انگلیسی

1. Jakobson, R. 1960, "Linguistics and Poetics" in Sebeok, T (ed) Style in Language. Cambridge, MA: MIT Press.
2. Kahnson, K. and Johnson, H. (ed) 1999, Encyclopedic Dictionary of Applied Linguistics. Malden, MA: Blackwell.
3. Lacan, J. 1977 Ecrits: A Selection, Trans by Shairdan, A. London: Tavistok.
4. Verschueren, J. 1999, Understanding Pragmatics. London: Arnold.

